

A painting depicting a group of people, likely in a historical or religious setting. In the foreground, a man with a long white beard and a blue robe sits at a table, looking towards the viewer. To his left, another man with a long brown beard and a grey robe sits, leaning on a staff. Behind them, several other people are visible, some looking towards the camera and others looking away. The background is dark and indistinct. A red box with white Persian text is overlaid on the top right of the image.

چگونه درباره کتاب‌هایی
که نخوانده‌ایم
حرف بزنیم؟



پی‌یر بایار

محمد معماریان و مینا مزرعه‌فراہانی

الله

این اثر ترجمه‌ای است از:

How to Talk About Books You Haven't Read

Pierre Bayard

English Translator: Jeffrey Mehlman

Bloomsbury / 2007

سرشناسه: بابیار، پیر، ۱۹۵۴ - م

عنوان و نام پدیدآورنده: چگونه درباره کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم / پیر بابیار؛ ترجمه به انگلیسی: جفری ملمن؛ ترجمه محمد معماریان، مینا مرزعه‌فراهرانی

مشخصات نشر: تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص؛ ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س م

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۱-۰۷-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر از ترجمه انگلیسی تحت عنوان

«How to talk about books you haven't read» به فارسی برگردانده شده‌است.

یادداشت: عنوان اصلی: Comment parler des livres que l'on n'a pas lus: 2007

موضوع: ادبیات-- تاریخ و نقد-- نظریه

موضوع: کتاب و مواد خواندنی

شناسه افزوده: معماریان، محمد، ۱۳۶۰-، مترجم

شناسه افزوده: مرزعه‌فراهرانی، مینا، ۱۳۶۱-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۸۱۳۹۵ ج ۲/ب/۵۴/۲

رده‌بندی دیویی: ۸۰۹

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۱۳۷۴۵

ترجمان ادبیات

چگونه درباره کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم؟

پی‌یر باریار

ترجمه محمد معماریان و مینا مزرعه‌فراہانی



چگونه درباره کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم

نویسنده: پی‌یر یاریار

ترجمه به انگلیسی: جفری ملین

ترجمه به فارسی: محمد معماریان و مینا مزعه فراهانی

ناشر: ترجمان علوم انسانی

ویراستار: سید احمد موسوی خوئینی

طراح جلد: محمد امین عموهاشمی

صفحه‌آرا: علی اصغر مالک

ناظر تولید: امیر حسین ندیری

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

ترجمان: تهران، خیابان نجات‌اللهی، خیابان اراک.

پلاک ۴۶، طبقه ۴، تلفن: ۸۸۸۵۴۳۱۴ و ۱۸۰

پست الکترونیک: info@tarjomaan.com

حقوق چاپ و نشر در قالب‌های کاغذی،
الکترونیکی و صوتی، انحصاراً برای انتشارات
ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

۷	فهرست کوتاه نوشت ها
۹	مقدمه مترجم
۱۳	سرآغاز
۱۹	بخش اول:
	روش های خواندن
۲۱	[۱] کتاب هایی که نمی شناسید
۳۱	[۲] کتاب هایی که تورق کرده اید
۴۷	[۳] کتاب هایی که درباره شان شنیده اید
۶۱	[۴] کتاب هایی که فراموش کرده اید
۷۱	بخش دوم:
	برخوردهای ادبی
۷۳	[۵] برخورد در جامعه
۸۵	[۶] برخورد با استادان
۹۷	[۷] برخورد با نویسنده
۱۰۹	[۸] رو در روی معشوق
۱۱۹	بخش سوم:
	روش های رفتاری
۱۲۱	[۹] شرمنده نباشید
۱۳۷	[۱۰] ایده هایتان را تحمیل کنید
۱۵۳	[۱۱] کتاب خودتان را بسازید
۱۶۷	[۱۲] درباره خودتان بگویید
۱۸۱	ختم کلام

«کتابی را که باید داوری کنم، هرگز نمی‌خوانم؛

چون خواندنش موجب پیش‌داوری می‌شود.»

اسکار وایلد

فهرست کوتاه‌نوشت‌ها

کتابی که نمی‌شناسم	UB
کتابی که تورو کرده‌ام	SB
کتابی که درباره‌اش شنیده‌ام	HB
کتابی که فراموش کرده‌ام	FB
نظر بسیار مثبت	++
نظر مثبت	+
نظر منفی	-
نظر بسیار منفی	--



مقدمه مترجم

در فضایی که کتاب خوانی یک فضیلت بی چون و چرا محسوب می شود، سخن گفتن از شیوه های «کتاب خوانی» ساده نیست. اما هدف این اثر، مدح کتاب نخواندن یا آموزش راهکارهای تظاهر به مطالعه نیست؛ هرچند که در عمل می تواند به این کار نیز بیاید. بلکه هدف مؤلف، پی یربایار، استاد دانشگاه «پاریس ۸» که یکی از میراث داران دانشگاه سوربن سابق است، ارائه روایتی پست مدرن از کتاب خوانی است.

این روایت می گوید تعریف «کتاب خوانی» به عنوان «مطالعه کامل و دقیق یک اثر و فهم منظور نویسنده» در اغلب موارد نه تنها مفید نیست، بلکه امکان پذیر هم نیست. کتاب هایی که نمی شناسید، تورق کرده اید، درباره شان شنیده اید یا حتی فراموش کرده اید نیز می توانند در زمره آثار با باشند که بر زندگی شما و فهمتان از دنیای پیرامون اثر گذاشته اند. از متون ادبی، تاریخی یا علمی دوران ساز که بگذریم، شاید برخی متون اصلی دینی نیز نمونه ای شایان از این نوع اثر غیر مستقیم باشند: حتی کسانی که هیچ مواجهه مستقیمی با این متون نداشته اند، متأثر از ایده های آن ها هستند. در تحلیل بایار، رابطه کتاب ها با سایر نظام های فرهنگی ای سنجیده می شود که جایگاه نهایی محتوای اثر را در ضمیر شخصی و جمعی مردم تعیین می کنند: شایعاتی که پیرامون کتاب شکل می گیرند، ایده هایی که در میان مردم

پراکنده می‌شوند و تعارض‌هایی که اثر برای خوانندگان مختلف خود پدید می‌آورد. او اصرار دارد که روابط میان ایده‌ها چه بسا مهم‌تر از اصل ایده‌ها هستند، تا آنجا که فهم جایگاه یک ایده در منظومه ایده‌های موجود، حتی بدون مطالعه کامل آن، می‌تواند تا حدی متناظر با مطالعه آن محسوب شود. و در سوی دیگر، اقتضائات شخصی قرار دارند که رابطه هر خواننده با یک کتاب را متمایز از سایر خوانندگان آن می‌کنند. هر مؤلفی، درست پس از نگارش کتاب خود می‌میرد تا هر کتاب‌خوانی، فراخور احوالات شخصی خود، برداشتی خاص از اثر او داشته باشد و با این برداشت، نیمه‌جان دوباره‌ای به اثر و مؤلف آن ببخشد. این برداشت‌ها که به هیچ روی مصون از باورها، هیجانات و قوت و ضعف‌های فردی نیستند، بازنمایی‌های متعدد و متکثری از متن موجود می‌سازند که در کنار یکدیگر، شبح آن کتاب در جامعه را خلق می‌کنند.

روایت بایار بُن‌مایه آکادمیک قدرتمندی در نظریه نقد ادبی و روان‌تحلیلگری دارد، اما در قالبی عامه‌پسند روایت شده است تا مطالعه آن برای عموم علاقه‌مندان جذاب باشد. او هر یک از فصول دوازده‌گانه (و ختم کلام) کتاب را با محوریت یک داستان یا شخصیت مطرح کرده است تا ایده‌های انتزاعی را در قالبی تمثیلی و در دسترس به مخاطب ارائه دهد. رمان‌های مشهور، فیلم‌های سینمایی و شخصیت‌های محبوب تاریخ ادب و هنر و فلسفه، سوژه‌هایی هستند که این استاد ادبیات فرانسه را در بیان منظور و یاری می‌دهند. این سبک روایتگری، کتاب بایار را به یک اثر پرفروش در میان مخاطبان غربی و نیز سوژه تحسین منتقدان تبدیل کرده است، هرچند به درستی نمی‌دانیم چقدر از آن‌ها به واقع این کتاب را خوانده‌اند. علاوه بر آنچه شاید تا کنون از این کتاب خوانده یا شنیده باشید، نگاهی به عنوان و فهرست مطالب آن یا حداکثر تورق آن، در کنار تجربه شخصی‌تان از «کتاب‌خوانی» هم می‌تواند مهارت فعلی شما را، برای صحبت درباره کتاب‌هایی که چیزی درباره‌شان ننشیده‌اید، تا حد نیاز ارتقا دهد.

اگر این مقدمه برای آشنایی با مضامین کلی کتاب مفید بوده است، پس شاهد دیگری برای صحت گزاره ابتدایی این پاراگراف فراهم شده است؛ چرا که این مختصر حاصل ته‌نشست نوشته‌های مؤلف در ذهن کسی بود که چندین سال قبل، کار ترجمه آن را تمام کرده و علاقه زیادی به صحبت درباره کتاب‌هایی دارد که نخوانده است.

محمد معماریان

۲۶ فروردین ۱۳۹۵

سرآغاز

در محیطی زاده شدم که کسی اهل مطالعه نبود و لذتی در این کار نمی دید. به هر روی، من هم نمی توانستم زمان چندانی صرف این کار کنم. پس بارها در وضعیت حساسی قرار می گرفتم: ناچار بودم درباره کتاب هایی نظریدهم که هرگز نخوانده بودم. در جایگاه استاد ادبیات در دانشگاه، عملاً چاره ای ندارم جز اینکه درباره کتاب هایی صحبت کنم که بسیاری از اوقات اصلاً لای آن ها را باز نکرده ام. بیشتر دانشجویان من هم همین طورند، اما اگر حتی یکی از آن ها متن را خوانده باشد، هر آن ممکن است کلاس را آشفته کند و مایه شرمندگی ام گردد.

افزون بر این، مرتباً باید در آثارم، درباره کتاب ها و مقاله های دیگران بحث کنم، چون آثار من بیشتر درباره کتاب ها و نوشته های دیگران است. این کار البته دشوارتر است، چون برخلاف گزاره های گفتاری که بی دقتی در آن ها در دسرساز نیست، نظرات نوشتاری از بین نمی روند و قابل بررسی اند.

پسرو این ماجراهای آشنا و روزمره، اگر در این باره در جایگاه آموزگار هم نباشم، دست کم می توانم با در میان گذاشتن تجربه خودم از خواندن، درک ژرف تری از این موضوع ممنوعه فراهم کنم.

شگفت آور نیست که متن های اندکی در ستایش «کتاب نخوانی» منتشر شده اند. توصیف تجربه تان در این حوزه، همان طور که من در پی آن هستم،

به راستی نیازمند شهادت ویژه‌ای است؛ چرا که این کار، ناگزیر با مجموعه‌ای از محدودیت‌های روان شناختی درونی شده تعارض دارد. حداقل سه مورد از این محدودیت‌ها حیاتی‌اند.

نخستین محدودیت را می‌توان «تعهد به خواندن» نامید. ما هنوز در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن، خواندن را به نوعی می‌پرستند، گرچه این وضعیت رو به زوال است. این پرستش به ویژه شامل حال برخی متون معیار است که البته فهرست آن‌ها بنا به حلقه اطرافیان تن متفاوت خواهد بود؛ اما اگر بخواهید جدی گرفته شوید حتماً باید آن‌ها را خوانده باشید.

محدودیت دوم تا حدی همانند اولی است اما به هر حال متمایز است: «تعهد به کامل خواندن». اگر نخواندن مایه شرمساری باشد، تندخوانی یا تورق کتاب‌ها نیز به همان اندازه بد است، به ویژه اگر به این امر معترف باشید. مثلاً اکثر ادیبان آثار پُرست^۱ را کامل نخوانده‌اند، اما عملاً ممکن نیست ادیبی به این امر اعتراف کند.

سومین محدودیت به شیوه بحث ما درباره کتاب‌ها برمی‌گردد. برداشتی تلویحی در فرهنگ ما وجود دارد که می‌گوید برای حرف زدن درباره هر کتابی، حتی با خُرده‌ای دقت، باید آن را خوانده باشیم. اما بنا به تجربه من، می‌توان درباره کتابی نخوانده، بحثی داغ به راه انداخت؛ به ویژه با کسانی که آن‌ها نیز آن را نخوانده‌اند.

به علاوه، همان‌طور که در ادامه نشان خواهم داد، گاه برای آنکه حق مطلب درباره یک کتاب ادا شود، بهتر است آن را کامل نخوانده باشیم یا حتی باز نکرده باشیم. در سراسر این کتاب، من بر خطرات خواندن، که همواره دست‌کم گرفته می‌شوند، تأکید می‌کنم: خطرات خواندن کتاب برای کسانی که می‌خواهند درباره آن حرف بزنند یا حتی فراتر از آن، برای کسانی که در پی ارزیابی کتاب هستند.

در نتیجه این نظام سرکوبگر و پراز پای بندی ها و ممنوعیت ها، دورویی فراگیری پیرامون کتاب هایی که واقعاً خوانده ایم پدید آمده است. به گمانم دستیابی به اطلاعات دقیق درباره دیگر جنبه های زندگی خصوصی، به استثنای مسائل مالی و جنسی، به این دشواری نخواهد بود.

در میان متخصصان این حوزه، دروغ گویی بیمارگونه یک قاعده است و میزان دروغ گویی ما متناسب با اهمیت کتاب مدنظر است. هرچند من چندان کتاب نخوانده ام، اما به اندازه کافی با برخی کتاب ها آشنا هستم (اینجا هم دوباره مثال پروست یادم می آید) که بتوانم راست و دروغ حرف های همکارانم درباره آثار او را بفهمم و البته بدانم که آن ها به ندرت راست می گویند.

این دروغ هایی که به دیگران می گوئیم، بیش و پیش از هر چیز، دروغی است که به خودمان می گوئیم؛ چرا که حتی در خلوت خود هم، به سختی می پذیریم کتاب های مهم را نخوانده ایم. اینجا نیز مانند بسیاری از قلمروهای دیگر زندگی، توانایی فوق العاده ای در بازسازی گذشته داریم تا آن را به آرزوهایمان شبیه تر کنیم.

زمانی که از کتاب ها سخن می گوئیم، تمایلمان به دروغ گویی را می توان پیامد منطقی لکه ننگی دانست که به دامن «نخواندن» نشسته است؛ این لکه ننگ، نتیجه شبکه ای از اضطراب هایی است که بی شک در کودکی مان ریشه دارند. پس اگر می خواهیم یاد بگیریم که چگونه از گفت و گو درباره کتاب هایی که نخوانده ایم آسیب نبینیم، باید احساس گناه ناخود آگاهی را که برآمده از نخواندن است تحلیل کنیم. دست کم بخشی از هدف این کتاب، کمک به تسلای این حس گناه است.

ژرف نگری درباره کتاب های ناخوانده و بحث از آن ها کار بسیار دشوارتری است؛ زیرا خود مفهوم «نخواندن» مبهم است و بنابراین دشوار می توان فهمید که آیا وقتی می گوئیم کتابی را خوانده ایم، درست گفته ایم یا نه.

همین سؤال مبتنی بر این فرض است که مرزی روشن میان خواندن و نخواندن وجود دارد، در حالی که بسیاری از شیوه‌های برخورد ما با متن، به‌راستی در میانه این دو قرار دارند.

میان کتابی که دقیق خوانده‌ایم و کتابی که اصلاً درباره آن ننشیده‌ایم، طیفی چشمگیر جای دارد. درباره کتاب‌هایی که علی‌القاعده خوانده‌ایم، باید معنای «خواندن» را بررسی کنیم: واژه‌ای که می‌تواند به کنش‌های متعددی دلالت کند. برعکس، بسیاری از کتاب‌هایی که بنا به شواهد موجود نخوانده‌ایم، به واسطه شهرت گسترده‌شان در جامعه، بر ما نفوذ دارند.

ابهام در مرز میان خواندن و نخواندن، مرا به تأمل کلی‌تر درباره شیوه‌های تعامل‌مان با کتاب‌ها وامی‌دارد. پس هدف از این پژوهش صرفاً گردآوری فنون مناسب برای گریز از برخوردهای سردستی اهل ادب نیست. من با تحلیل این وضعیت‌ها تلاش می‌کنم نظریه‌ای بدیع درباره «کتاب‌خوانی» ارائه دهم که برداشت ما از مطالعه، به‌سان فرایندی ساده و یکدست، را درهم می‌کوبد و به جای آن، کاستی‌ها، ناکارآمدی‌ها و تقریب‌هایی از خواندن را در برمی‌گیرد.

نکته‌های پیش‌گفته منطقاً ما را به ساختار این کتاب رهنمون می‌کنند. در بخش اول، انواع اصلی نخواندن را توضیح می‌دهم، که در ادامه خواهیم دید فقط به «باز نکردن کتاب» محدود نمی‌شود. کتاب‌هایی که تورق کرده‌ایم، درباره‌شان شنیده‌ایم و یا فراموش کرده‌ایم نیز، کمابیش در قلمرو سرشار نخواندن قرار می‌گیرند.

بخش دوم به تحلیل وضعیت‌های ویژه‌ای می‌پردازد که در آن‌ها قرار است درباره کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم. زندگی، با بی‌رحمی، ما را با هزارتویی از این‌گونه موقعیت‌ها درگیر می‌کند که در اینجا نمی‌توان همه آن‌ها را برشمرد. اما چند نمونه مهم، که با اندکی دستکاری از تجربه‌های شخصی‌ام استخراج شده‌اند، کمک می‌کنند تا الگوهایی را شناسایی کنیم که برای پیش‌برد استدلال من سودمندند.

سومین و مهم‌ترین بخش کتاب همانی است که انگیزه نوشتن این اثر شد. این بخش مجموعه‌ای از پیشنهادهای حاصل از یک عمر نخواندن را در برمی‌گیرد. هدف از این توصیه‌ها، کمک به کسانی است که در آن وضعیت‌های اجتماعی دشوار گرفتار می‌شوند تا نه تنها آن را به بهترین حالت حل و فصل کنند، بلکه از آن سود نیز ببرند و هم‌زمان بتوانند درباره کنش خواندن، ژرف‌نگری کنند.

این نکات ابتدایی نه تنها ساختار کلی کتاب را توضیح می‌دهد، بلکه یادآور رابطه غریب ما با واقعیتی است که در شیوه‌های سنتی مراجعه ما به کتاب‌ها تنیده است. برای رسیدن به جوهره مطلب، باید در شیوه حرف زدنمان درباره کتاب‌ها و حتی در واژگان ویژه‌ای که برای توضیح آن‌ها به کار می‌بریم بازنگری کنیم.

در راستای نظریه کلی‌ام که می‌گوید مفهوم «کتابی که خوانده‌ایم» مبهم است، از اینجا به بعد میزان آگاهی‌ام از کتاب‌هایی که نام می‌برم را با مجموعه‌ای از کوتاه‌نوشت‌ها نشان می‌دهم.^۱ هدف از این نشانه‌ها که در ادامه روشن‌تر خواهند شد، تکمیل نشانه‌های مرسوم است که در پانویست‌ها به کار می‌روند و به کتاب‌هایی اشاره دارند که نویسنده واقعاً خوانده است (برای نمونه: همان و...). به راستی، همان‌طور که در ادامه خواهیم گفت، نویسندگان بیشتر به کتاب‌هایی اشاره می‌کنند که اطلاعات نارسایی درباره‌شان داریم؛ پس تلاش می‌کنم با مشخص کردن میزان اطلاعاتم درباره هر کتاب، از بازنمایی نادرست دانشم بپرهیزم.

۱. چهار کوتاه‌نوشت را در چهار فصل ابتدایی توضیح خواهم داد: UB (Unkonwn Book) یعنی کتابی که برایم ناشناخت، SB (Skimmed Book) یعنی کتابی که توری کرده‌ام، HB (Heard about Book) یعنی کتابی که درباره‌اش شنیده‌ام، و FB (Forgotten Book) یعنی کتابی که فراموش کرده‌ام (فهرست کوتاه‌نوشت‌ها را ببینید). البته یک کتاب می‌تواند بیش از یک کوتاه‌نوشت داشته باشد. همچنین فقط نخستین باری که از یک کتاب نام می‌برم، این نشانه‌ها را برایش به کار خواهم برد.

برای کامل‌سازی این کوتاه‌نوشت‌ها، نشانه‌های دیگری نیز به کار خواهم برد تا دیدگاهم درباره کتاب‌ها را روشن کنم، خواه آن کتاب‌ها را در دست گرفته باشم یا خیر.^۱ چون نشان خواهم داد برای ارزیابی کتاب نیازی به خواندن آن نیست، پس دلیلی ندارد از داوری درباره کتاب‌هایی که سرراهم قرار می‌گیرند پرهیز کنم، حتی اگر پیش‌تر درباره آن‌ها کلمه‌ای نیز ننشیده باشم.^۲ این نظام جدید نشانه‌ها، که امیدوارم روزی روزگاری به گستردگی به کار گرفته شوند، یادآور همیشگی این نکته هستند که رابطه ما با کتاب‌ها، نه فرایندی پیوسته و همگن (به پنداشت برخی منتقدان ادبی) است و نه عرصه نوعی آگاهی روشن از وضعیت خویشتن. رابطه ما با کتاب‌ها قلمرویی مه‌آلود است که ارواح حافظه بر آن فرمان می‌رانند، و ارزش واقعی کتاب‌ها در توانشان برای حضور شبح‌گون در این قلمرو نهفته است.

۱. این نشانه‌ها از این قرارند: ++ (نظر بسیار مثبت)، + (نظر مثبت)، - (نظر منفی) و -- (نظر بسیار منفی). فهرست کوتاه‌نوشت‌ها را ببینید.

۲. خواهید دید که قرار ندادن برخی کوتاه‌نوشت‌ها (مثل «کتابی که خوانده‌ام» یا «کتابی که نخوانده‌ام») در این فهرست نیز ارزش خاص خود را دارد. در واقع، دقیقاً این کتاب را برای مقابله با این نوع تمایز ساختگی نوشته‌ام: این تمایز مخدوش تصویری از خواندن را به ما منتقل می‌کند که امکان تأمل درباره تجربه واقعی خواندن را دشوار می‌سازد.